

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

«ثم إنه لو كان البائع وكيلاً في بيع النصف أو ولياً عن مالكة، فهل هو كالأجنبي؟ وجهان ...»

خلاصه مطالب گذشته

در این مساله که دیروز عنوان کردیم، فرض مساله درجایی هست که این بایع که می‌گوید: «بعث نصف تلك الدار»، در عالم خارج نصف مربوط به بایع، جدا و معین از نصف دیگر نیست، بلکه بایع نصف این خانه را بالاشاعه شریک است.

حال که گفته: «بعث نصف تلك الدار»، این مفهوم نصف را بر چه چیزی حمل کنیم؟ آیا باید بر همان نصفی که حصه مختصه بایع است حمل کنیم و یا بر نصف مشاع بین بایع و غیر بایع؟ شیخ(ره) فرموده: دو احتمال وجود دارد.

فرض وکیل بودن بایع از جانب شریک در بیه نصف مال مشاع

در بحث امروز فرموده: اگر در موردی، بایع نسبت به نصف دیگر، یعنی نصفی که مال خودش نیست، از طرف مالک وکیل در فروش یا ولی باشد، در چنین فرضی اگر بایع گفت: «بعثت نصف تلك الدار» آیا همان دو احتمال جریان دارد یا خیر؟

مرحوم شیخ(ره) فرموده: در اینجا دو وجه است، که بنا بر یک وجه، فقط یک احتمال جریان دارد و بنا بر وجه دوم، دو احتمال جریان دارد، که این دو احتمال را این گونه تشریح کردیم که مجموعاً در اینجا سه ظهور داریم؛ یکی ظهور کلمه نصف، که ظهور در حصه مشاعه دارد، یعنی وقتی می‌گوید: نصف این خانه، یعنی نصف بالاشاعه، یعنی نصف از مال من و نصف از نصف دیگری که مال مالک است.

ظهور دوم این بود که وقتی این شخص تصرف می‌کند، مقام تصرف قرینیت دارد بر این که در مال خودش تصرف می‌کند، که طبق این ظهور دوم، وقتی بایع می‌گوید: نصف، یعنی نصف خودش را می‌فروشد و لذا معامله‌اش به هیچ وجه و در هیچ مقداری فضولی نیست.

ظهور سوم این است که هر بیعی ظهور در بیع بالاصاله دارد، یعنی بیع لنفسه.

بعد مرحوم شیخ(ره) فرموده: ظهور اول با یکی از این ظهورهای دوم و سوم علی سبیل منع الخلو تعارض دارد.

اما در این فرض امروز، که بایع از طرف مالک، نسبت به نصف دیگر وکیل است و یا ولایت دارد، دیگر ظهور دوم را نداریم، یعنی این را که چون متصرف و بایع در مقام تصرف است، ظهور دارد در این که در مال خودش تصرف می‌کند نداریم، به دلیل این که بایع وکیل یا ولی است، که حق تصرف در مورد ولایت و وکالت را دارد.

(سوال و پاسخ استاد) ظهور دوم این بود که متصرف به قرینه مقام تصرف، فقط می‌خواهد در سهم خودش تصرف کند، این ظهور را در اینجا نداریم، به دلیل این که فرض کردیم که در اینجا بایع نسبت به نصف دیگر ولایت یا وکالت دارد، یعنی تصرفش در نصف دیگر هم نافذ است، یعنی تصرفش در نصف دیگر، مانند تصرفش در مال خودش بلاشکال و صحیح است.

تعین ظهور «نصف» در اشاعه

بعد مرحوم شیخ (ره) ظهور سوم را هم در این فرض از بین برده و فرموده: درست است که بیع ظهور در اصالت و استقلال دارد، اما در اینجا یک فعل و متعلق داریم، وقتی می‌گوید: «بعت نصف تلک الدار»، یک فعل داریم، که همان بیع یا تملیکی است، که نتیجه «بعت» است.

اما این ظهوری را که گفتیم: بیع یا تملیک، ظهور در اصاله دارد، از راه اطلاق می‌فهمیم، یعنی وقتی که می‌گوید: «بعت»، قید «عن الغیر» را نمی‌آورد و لذا یک ظهور اطلاقی در بیع با اصاله پیدا می‌کند، یعنی برای خودم می‌فروشم.

اما در متعلق که کلمه «نصف» است، شیخ (ره) فرموده: نصف هم ظهور در اشاعه دارد، که ظهور اطلاقی است، یعنی نصف از نصف خودم و نصف از نصف دیگری، اما اگر می‌خواست بگوید: نصف مختص خودم، یک قیدی می‌خواهد، که با نبود قید، کلمه نصف ظهور اطلاقی در اشاعه پیدا می‌کند.

منتها با این که در این جهت هر دو مشترکند، یعنی در این قضیه «بعت نصف تلک الدار»، «بعت» ظهور اطلاقی در بیع لنفسه دارد و «نصف» هم ظهور اطلاقی در اشاعه، لکن اصولیون گفته‌اند: همیشه متعلق، در حکم قید است و فعل در حکم مقید و ظهور متعلق بر ظهور فعل مقدم است، چون متعلق عنوان مقید و فعل عنوان مطلق را دارد.

وقتی می‌گوییم: «بعت نصف تلک الدار»، چون نصف در این قضیه به عنوان متعلق قرار گرفته، یعنی متعلق الفعل، متعلق البیع و متعلق هم در حکم مقید و فعل در حکم مطلق است، در دوران امر بین مطلق و مقید، ظهور مقید بر ظهور مطلق مقدم است، در نتیجه ظهور نصف در اشاعه، بر ظهور بیع در اصالت و بیع لنفسه مقدم می‌شود و لذا نتیجه می‌گیریم که در جایی که بایع از طرف مالک نسبت به نصف دیگر وکیل است و یا ولی است بر مالک، اگر بایع گفت: «بعت نصف تلک الدار» باید این نصف را بر اشاعه حمل کنیم.

شیخ (ره) هم فرموده: «و الاقوي فيهما الاشتراك في البیع»، اقوی در ولی و وکیل مساله اشتراک و اشاعه است.

اشاعه مجموع الحصتين

بعد مرحوم شیخ (ره) فرموده: تا اینجا بحث در فرضی بود که بگوییم: کلمه «نصف» ظهور در اشاعه در هر یک از حصتين دارد، اما ممکن است که کسی این ظهور را رد کرده و بگوید: قبول داریم که کلمه «نصف» ظهور در اشاعه دارد، اما نه اشاعه کل من الحصتين، بلکه اشاعه مجموع الحصتين، یعنی اشاعه کل این خانه.

فرق اینها در این است که گاهی می‌گوییم: کلمه «نصف» ظهور در نصف مختص دارد، اما نه مختص به حسب وجود خارجی، بلکه مختص به حسب ملکیت، یعنی آن نصفی را که مالک می‌فروشم. اما گاهی که می‌گوییم: نصف ظهور در اشاعه دارد، این خودش دو فرض می‌تواند داشته باشد. یک تصویرش اشاعه بین الحصتین است، یعنی حصه بایع نصف خانه است و حصه مالک نصف دیگر و لذا وقتی که می‌گوید: نصف را فروختم، این نصف ظهور در اشاعه بین الحصتین دارد، یعنی نصف از نصف من بایع و نصف از نصف مالک.

اما اشاعه تصویر دومی هم دارد که نصف، یعنی نصف مشاع این خانه، که نصف را بر نصف مشاع حمل می‌کنیم، آن وقت نصف مشاع، یک معنای کلی است، که یک مصداقش نصف مختص بایع می‌تواند باشد و یک مصداقش نصف مختص مالک و یک مصداقش هم می‌تواند مساله کل من الحصتین باشد، که در این صورت دیگر ظهور منحصری در اشاعه کل من الحصتین نداریم.

طبق این معنا وقتی می‌گوییم: نصف ظهور در اشاعه دارد، یعنی نصف معین را خارج می‌کند، یعنی وقتی می‌گوید: نصف خانه را فروختم، آنچه را که این جمله خارج می‌کند، این است که نصف معین وجود خارجی در کار نیست. حال چون در خارج بایع خودش مالک نصف مشاع است، این عنوان نصف، قابلیت انطباق بر آن حصه مخصوص بایع را، که حصه مشاع است دارد.

تطبیق عبارت

«ثُمَّ إِنَّهُ لَوْ كَانَ الْبَائِعُ وَكَيْلاً فِي بَيْعِ النِّصْفِ أَوْ وَلِيّاً عَنْ مَالِكِهِ، فَهَلْ هُوَ كَالْأَجْنَبِيِّ؟»، اگر بایع وکیل در بیع نصف باشد و یا ولی از طرف مالک نصف باشد، آیا این بایع مانند اجنبی است؟ یعنی در جایی که بایع نسبت به نصف دیگر اجنبی بود، می‌گفتیم: دو احتمال وجود دارد، سه ظهور بود، که مجموعاً دو احتمال می‌شد، آیا اینجا هم مانند آنجا، همین دو احتمال است یا نه؟ «وَجْهَانِ مَبْنِيَّانِ عَلَى أَنَّ الْمَعَارِضَ لظُهُورِ النِّصْفِ فِي الْمَشَاعِ هُوَ انْصِرَافُ لَفْظِ الْمَبِيعِ إِلَى مَالِ الْبَائِعِ فِي مَقَامِ التَّصَرُّفِ»، شیخ(ره) فرموده: دو وجه است که مبنی است بر این که معارض ظهور نصف در مشاع، انصراف لفظ مبیع است به مال خود بایع در مقام تصرف، یعنی در اینجا می‌گوییم: مبیع انصراف دارد به این که متصرف مال خودش را می‌فروشد، اما بنا بر ظهور اول که می‌گفتیم ظهور در اشاعه دارد، یعنی نصف بالاشاعه، که نصف بالاشاعه می‌شود نصف نصف خودش و نصف نصف دیگری که مالک است.

شیخ(ره) فرموده: اگر معارض با ظهور اول را، این ظهور دوم که تصرف قرینه است بر این که متصرف در مال خودش تصرف می‌کند قرار دهیم، در اینجا چون متصرف نسبت به نصف دیگر وکیل یا ولی است، این ظهور دیگر از بین می‌رود و این ظهور فقط در جایی به درد می‌خورد، که تصرفش فقط نسبت به سهم خودش نافذ باشد، اما چون در اینجا نسبت به دیگری وکیل یا ولی است، پس تصرفش نسبت به دیگری نافذ می‌شود و لذا این ظهور از بین می‌رود.

«أَوْ ظُهُورُ التَّمْلِیْكِ فِي الْأَصَالَةِ»، حال آیا این ظهور دوم را معارض ظهور اول قرار دهیم و یا ظهور تملیک در اصاله را؟ که اگر ظهور اول را معارض قرار دادیم، دیگر «کالاجنبی» نمی‌شود، اما اگر ظهور دوم را معارض قرار دادیم، «کالاجنبی» می‌شود، یعنی اگر ظهور اول را معارض قرار دادیم، چون در ما نحن فیه این ظهور موضوع ندارد، پس در نتیجه یک وجه و احتمال بیشتر نمی‌دهیم و آن این است که نصف را حمل بر اشاعه کنیم، اما اگر ظهور دوم را معارض قرار دادیم، «کالاجنبی» می‌شود و در آن دو احتمال می‌آید، که مرحوم شیخ(ره) در آن هیچ طرفی را اختیار نکرده‌اند.

«الْأَقْوَى هُوَ الْأَوَّلُ»، شیخ(ره) فرموده: اقوی آن اولی است، یعنی معارض را همان ظهور تصرف قرار دهیم، آن وقت کلمه «نصف» فقط در مشاع ظهور پیدا می‌کند، چون گفتیم «آن ظهور اولی در ما نحن فیه که مساله ولایت و وکالت است، اصلاً

اما نسبت به ظهور سوم، «لأنّ ظهور التمليك في الأصالة من باب الإطلاق»، بيع که می‌گویید: ظهور در بيع لنفسه دارد، این از باب اطلاق است، «و ظهور النصف في المشاع وإن كان كذلك أيضاً»، و ظهور نصف هم در مشاع هم اگرچه ظهور اطلاقي است، چون اگر می‌خواست نصف مختص خودش یا نصف مختص دیگری را بگوید، باید قید مختص را بیاورد، «إلا أنّ ظهور المقيد وارد على ظهور المطلق»، اما در اینجا رابطه، رابطه مطلق و مقید می‌شود، چون نصف عنوان متعلق را دارد و متعلق کالقید است، لذا نصف می‌شود مقید و بعث می‌شود مطلق، لذا همان طور که ظهور مقید بر ظهور مطلق مقدم است، در اینجا هم ظهور متعلق بر ظهور فعل مقدم است، لذا نصف که متعلق است، ظهورش در اشاعه مقدم بر آن می‌شود.

(سوال و پاسخ استاد) در حکم مقید است، یعنی نصف غیر مقید است، اما این نصفی که ظهور اطلاقي در اشاعه دارد، این مجموع نسبت به «بعث» که عنوان فعل را دارد، کالمقید است، چون «کل متعلق بالنسبة الي فعله کالمقید» و وقتی کالمقید شد، آن وقت قانون مطلق و مقید را می‌آوریم، که ظهور مقید بر ظهور مطلق مقدم است.

بعد شیخ(ره) فرموده: در جایی که مساله ولایت و وکالت است، با آن صورتی که اجنبی هست، از نظر مبنای شهید ثانی(ره) فرق پیدا می‌کند. در اوائل بحث فضولي شهید ثانی(ره) نظریه شان این بود که اصلاً معامله فضولي باطل است، چون قصد نسبت به مال غیر ندارد.

مرحوم شیخ(ره) فرموده: طبق این مبنای شهید ثانی(ره)، در جایی که بایع ولایت و وکالت ندارد، باید کلمه نصف را حمل بر نصف مختص کنیم، اما در جایی که مساله ولایت و وکالت هست، بنا بر مبنای شهید ثانی(ره) دیگر فضولي بودن در کار نیست، چون نسبت به نصف دیگر، بایع وکیل یا ولی است و فضولي نیست، که در این صورت در اینجا دو احتمال می‌آید.

«و ما ذكره الشهيد الثاني: من عدم قصد الفضولي إلى مدلول اللفظ، وإن كان مرجعه إلى ظهور وارد على ظهور المقيد»، این «و» ان كان مرجعه الي ظهور وارد علي ظهور المقيد»، یعنی بازگشت کلام شهید ثانی(ره) به یک ظهوري است، که آن ظهور بر این ظهور مقید یعنی ظهور نصف در اشاعه مقدم است، یعنی در آن فرض قبلی، که بایع نسبت به نصف دیگر فضول بود، باید کلمه «نصف» را حمل بر نصف مختص کنیم، «إلا أنّه مختصّ بالفضولي لأنّ القصد الحقيقي موجود في الوكيل والولي»، اما این مطلب اختصاص به فضولي دارد، چون در وکیل و ولی قصد حقيقي موجود است، «فالأقوى فيهما الاشتراك في البيع تحكيماً لظاهر النصف»، لذا اقوي در ولي و وكيل اشتراك است، یعنی همان نصف مشاع در مبيع، از باب این که ظاهر نصف را بر ظاهر فعل مقدم می‌کنیم، «إلا أن يمنع ظهور «النصف» إلا في النصف المشاع في المجموع»، مگر این که ظهور نصف در اشاعه کل من الحصتين را منع کنیم و بگوییم: نصف در نصف مشاع في المجموع ظهور دارد، این «في المجموع» در مقابل کل من الحصتين است.

کل من الحصتين فقط منحصر است در این که نصف از نصف بایع و نصف از نصف دیگری، اما «في المجموع» یعنی نصف این مجموع، که نصف مجموع قابل انطباق بر نصف مختص بایع هم هست.

«و أمّا ملاحظة حقّي المالکین و إرادة الإشاعة في الكلّ من حيث إنّّه مجموعهما فغير معلومة، بل معلوم العدم بالفرض»، اما ملاحظه حق هر دو مالک در کل من الحصتين، از این حیث که این کل مجموع حصتين است، این ملاحظه معلوم نیست، بلکه در این فرض معلوم العدم هست، چون فرض بر این است که قیدی نداریم، یعنی اگر نصف کل من الحصتين را اراده کرده بود، باید می‌گفت: «بعثتک نصف الحصتين»، اما حال که قید را نیاورده، نصف را بر نصف مشاع مجموع حمل می‌کنیم، که قابل انطباق بر نصف بایع هم هست.

«و من المعلوم: أنَّ النصف المشاع بالمعنى المذكور يصدق على نصفه المختصّ»، نصف مشاع با معنایی که ذکر شد، یعنی مجموع، بر نصف مختص بایع صدق می‌کند، «فقد ملّك كلياً يملك مصداقه»، که به تحقیق بایع کلی را تملیک کرده، که خود بایع مصداقش را مالک است، «فهو كما لو باع كلياً سلفاً»، این بیع مانند جایی است که یک مبیع کلی را به بیع سلف بفروشد، «مع كونه مأذوناً في بيع ذلك من غيره أيضاً»، درحالی که این بایع مأذون است، یعنی وکیل است در بیع همان مبیع، از غیر آن موردی که فروخته، «من غيره» متعلق به «مأذوناً» هست، «لكنّه لم يقصد إلّا مدلول اللفظ من غير ملاحظة وقوعه عنه أو عن غيره»، اما تنها مدلول لفظ را قصد کرده، مثلاً گفته: ده کیلو گندم کلی را به نحن سلف فروخته، که به این نحو است که پول را الان می‌دهند و جنس را در آینده تحویل می‌دهند و بایع از طرف دیگری هم وکیل بوده، که ده کیلو گندم کلی را بفروشد و هنگام بیع هم که گفته: ده کیلو گندم کلی را به تو فروختم، تنها مدلول لفظ را قصد کرده، اما دیگر قصد نکرده، که ده کیلو گندمی را که مصداقش را خودش دارد یا ده کیلو گندمی که مصداقش را دیگری دارد، «فإنّ الظاهر وقوعه لنفسه؛ لأنّه عقد على ما يملكه»، که ظاهر این است که بیع برای خودش واقع می‌شود، چون عقد بر چیزی است که آن را مالک است، «فصرفه إلى الغير من دون صارف لا وجه له»، اما اگر بخواهد این ده کیلو را بدون صارف بر غیر حمل کند، هیچ وجهی برای این صرف نیست.

بحث اخلاقی هفته

در روایت شریفه‌ای در اصول کافی، که مرحوم کلینی(ره) در کتاب فضل العلم این روایت را آورده، که فهم این روایت از مشکلات احادیث است، این روایت را عنوان می‌کنم، مقداری روی آن فکر بفرمایید، تا ان شاء الله در جلسات بعد بتوانیم این روایت را توضیح دهیم.

در روایتی هست که رسول خدا(صلي الله عليه و آله و سلم) وارد مسجد شدند و دیدند که عده‌ای از مردم دور شخصی حلقه زده و او را احاطه کرده و از او سؤالاتی می‌کنند.

حضرت فرمودند: این کیست؟ عرض کردند که این علامه است، این یک شخصی است که خیلی عالم است.

در روایت دارد که حضرت فرمودند: «ما العلامة؟»، علامه چیست؟ که این کلمه «ما» را آوردند و «من» نیاوردند، از باب عدم تعظیم و یا از باب تحقیق است.

عرض کردند که این شخص عالم به انساب عرب، عالم به اشعار جاهلیت و تاریخ عرب هست و مردم هم از او سؤالاتی می‌کنند.

حضرت فرمودند که: این علم، علمی است که جهلش مضر نیست و علمش هم نافع نیست، حال انسان علم به انساب عرب داشته باشد، که مثلاً زید پسر عمرو است، پسر بکر است، پسر خالد است، همین طور جد اندر جد را بشناسد، این چه اثری دارد؟

بعد در دنباله فرمودند که: - این روایت معروفی که همه آقایان شنیدند منتها فهمش خیلی مشکل است - «انما العلم ثلاثة»، علم سه چیز است، این سه چیز آیا یعنی سه رکن دارد، یا سه شعبه و یا سه حقیقت؟ روی همین خیلی باید دقت شود، که مراد از این ثلاثة چیست؟ سه مرحله دارد، سه حقیقت دارد و یا سه رکن دارد، که اینها احتمالاتی است که در این ثلاثة داده می‌شود. منتها باید ببینیم که کدام یک مراد حضرت بوده است، همه این احتمالات که نمی‌تواند مراد حضرت باشد.

بعد فرمودند که: «آية محكمة و فريضة عادلة و سنة قائمة» و بعد فرمودند: «و ما خلاهن فضل». آنچه غیر از اینهاست همه زائد است. فضل در لغت، غیر از فضل در اصطلاح ماست، فضل در لغت به معنای زیادی است و حضرت فرمودند: غیر از اینها

هر چه هست، یک چیز زائد است، که عنوان زوائد را دارد و دور ریختنی است.

حال بحث در این است که این ثلاثة چیست؟ «آیه محکمة» چیست؟ «فريضة عادلة» چیست؟ و همچنین سنة قائمه؟

اجمالاً عرض کنم که هم مرحوم صدر المتألهين (ره) در شرح اصول کافی و امام (قدس سره الشریف) هم در اربعینشان این روایت را مفصل و خیلی لطیف مطرح کرده‌اند. روی اینها مقداری دقت بفرمایید، تا آن شاء الله هفته آینده اگر مناسبتی پیش آمد عرض می‌کنیم.

وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ